محیط‌زیست پرداختم؛ درست در هنگامی که هیچ‌کس در این مورد صحبت نمی‌کرد. بعد هم که کتب زیادی در دنیای اسلام متداول شد، تنها کتاب من که بدان توجه نمی‌شد از جمله در ایران، کتاب «انسان و طبیعت» بود؛ که البته چند سال پیش به‌خوبی به فارسی ترجمه شد و من در همین‌جا از مترجم محترم تشکر می‌کنم. بعد هم این کتاب با زبان‌های دیگر مثل ترکی و مالایی و... چاپ شد.

پیش از این، ما مسلمانان توجهی به این موضوع نداشتیم. اما اکنون باید هر برنامه‌ای که می‌گوییم برنامه توسعه است، با توجه به جهان‌بینی اسلامی درباره طبیعت و در رابطه انسان و طبیعت باشد؛ در غیر این صورت اگر بخواهیم همین اشتباه غرب را تکرار کنیم دیگر چیزی از کره زمین باقی نمی‌ماند. کره زمین دیگر تاب اشتباه یک تمدن دیگر را ندارد!

پاسخ نهایی این است که بله می‌شود. و برای محقق شدن این هدف، باید این سه قدم را برداشت. و سخن گفتن بنده و امثال بنده هم کافی نیست. آن‌هایی که در منشأ قدرت هستند و امکانات اقتصادی و مالی و حقوقی ممالک مختلف اسلامی را در اختیار دارند از جمله خود ایران باید مراکزی را ایجاد نمایند تا به این موضوعات بپردازند و افرادی در این رشته‌ها تربیت شوند. بنده وقتی در ایران انجمن فلسفه را ایجاد کردم با همین نیت و فکر بود. البته خوشبختانه در طول این چهل سال انجمن باقی مانده است و فردی مثل آقای دکتر اعوانی که از شاگردان خوب من بودند، سال‌ها رئیس آن بودند. انجمن فلسفه تلاش نمود تا همین وظیفه را انجام دهد؛ یعنی احیای فلسفه خودمان از سویی و آگاهی یافتن بیشتر نسبت به فلسفه‌های غیر اسلامی مخصوصاً غربی و حتی فلسفه‌های هندی و چینی از سوی دیگر. همچنین نقد تفکرات دیگران از دیدگاه فلسفی خودمان.

این کار را باید برای همه علوم انجام داد. برای علوم اجتماعی و سایر علوم. حتی تقسیم‌بندی علوم را نیز باید با همین نگاه دید. زمانی که ما یک دانشگاه ایجاد می‌کنیم و می‌گوییم علوم سیاسی، علوم اجتماعی و... همه این‌ها را از غربی‌ها گرفته‌ایم. ما برای هزار سال، خودمان تقسیم‌بندی علوم داشتیم که مبتنی بر آن دانشگاه‌های معظمی ایجاد کردیم و دانشمندان بزرگی از آن بیرون آمدند، افرادی که بزرگان تاریخ علوم جهان بوده‌اند. متأسفانه ما دیگر این کارها را نمی‌کنیم و باید گفت که یک عقده حقارتی در ما وجود دارد. حتی عده کمی از آن‌ها که خیلی ادعای مسلمانی دارند، به ریایی که به‌کار می‌بریم توجه دارند. ما از یک‌سو مسلمان هستیم و از سوی دیگر در رابطه با توسعه و مسائل این‌چنینی، دیدی را نسبت به جهان قبول می‌کنیم که به کل از دیدگاه اسلامی دور است و هیچ ریشه‌ای در عقلانیت اسلامی ندارد.

برخی معتقدند که رشد و توسعه مسائلی چون فقه و حتی تصوف منجر به دوری ما از عقلانیت ابزاری و در نهایت عدم توسعه‌یافتگی ممالک اسلامی گردیده است. آیا اصولاً با این نوع آسیب‌شناسی و نگاه موافق هستید؟

من به کلی این نگاه را رد می‌کنم. چون پشت این فکر، این ایده خوابیده است: «راهی که غرب رفته، درست بوده و چون ما آن راه را نرفته‌ایم، منحرف شده‌ایم!» من اساساً خود آن نهاد را قبول ندارم. اما در این مسأله نیز شکی نیست که از قرن دهم در ایران و در ممالک عربی از قرن ششم و هفتم در مدارس و دانشگاه‌های اسلامی توجه به علوم ریاضی و طبیعی کم شد و به‌تدریج رابطه‌ای که علما با این علوم داشتند تضعیف شد. البته در ایران این رابطه تا حدودی باقی ماند اما در مصر و امثال آن به‌کلی از بین رفت.

خواجه نصیر طوسی، صاحب کتاب «تجرید الإعتقاد» یعنی مبدأ کلام شیعه است و در عین حال از بزرگ‌ترین ریاضیدانان و منجمان تاریخ بشریت نیز می‌باشد. تبصره خواجه یکی از شاهکارهای تاریخ نجوم است. حتی در دوره صفویه نیز شیخ بهاءالدین عاملی، شیخ‌الاسلام اصفهان بود و کتاب فقهی نوشته بود ولی در عین حال ریاضیدان خیلی زبردستی نیز بود. این ویژگی کم‌کم از بین رفت و هجوم علوم غربی به ممالک اسلامی در وقتی بود که علمای ما بیشتر بر فقه تمرکز داشتند. البته تا حدودی تصوف هم مطرح بوده؛ هرچند تصوف از لحاظ تعلیم و تربیت و مدارس نفوذی که فقه داشت را نداشته است. به هر حال علوم طبیعی و ریاضی تا حدی کنار گذاشته شدند و نمی‌توانستند به چالشی که علوم غربی برای اسلام به‌وجود آورده بود، پاسخ دهند.

در نتیجه یک دوره تأخیر دویست‌ساله در ارائه پاسخ به‌وجود آمد که برای تمدن اسلامی بسیار گران تمام شد. یعنی اگر زندگی گالیله را با یک تقریب حدوداً ۱۰ ساله در ۱۶۰۰ میلادی در نظر بگیریم، در همان حدود است که او اولین کتاب دیسکورسی را نوشت و انقلاب علمی آغاز شد. اما آگاهی مسلمانان از نجوم جدید، خردگرایی جدید و همه چیزهایی که در آغاز انقلاب علمی قرن هفدهم توأم با هم بود، چه زمانی به حوزه‌های علمیه نجف، قم یا قاهره رسید؟ تقریباً دویست سال بعد. البته استانبول تا حدی مستثنی بود، اما نه چندان زیاد. بین صد و پنجاه تا دویست سال علمای ما به این علوم توجهی نداشتند و حتی کلمه «عالم» تنها برای آن‌هایی به‌کار می‌رفت که متخصص فقه و اصول بودند. یعنی دیگر به ریاضیدان عالم گفته نمی‌شد. الان هم وقتی در فارسی می‌گوییم آقایان علما، شامل استادان مهندسی برق در دانشگاه شریف نمی‌شود، بلکه منظور متخصصان علوم دینی هستند.

البته خوشبختانه فلسفه در ایران تا حدی باقی ماند و بعد هم احیا شد. به همین جهت خیلی قابل توجه است که اولین پاسخ عقلانیت اسلامی در تمدن اسلامی به آن چیزی که شما عقلانیت مدرن می‌نامید، از ایران آمد.

آقا علی مدرس به فرنگ نرفته بود. اما به سؤالاتی که راجع به فلسفه کانت از فرنگ آورده بودند، پاسخ می‌داد. کتاب بدایع الحکم او در واقع نخستین بازتاب جدی فلسفی به تفکر غربی است. البته سید جمال‌الدین اسدآبادی –که برخی به او افغانی می‌گویند– نیز قبل از فرار از ایران، کتابی در رد مادی‌گری نوشته بود. اگرچه دانش فلسفی او به اندازه آقا علی مدرس نبود.

به هر حال کم‌کم در قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم هجری) این عکس‌العمل شروع می‌شود و این تأخیر برای ما خیلی گران تمام می‌شود. لازم است الان در جاهایی که نسبت به این موضوع آگاهی وجود دارد مثل خود ایران که علوم عقلی تا حدودی در آن باقی مانده‌اند، دوباره افرادی را تربیت کرد که عالم باشند، مثل خواجه نصیرها؛ یعنی افرادی که فقط عالم در فقه نباشند.

اما آنچه در سؤال شما بدان اشاره شد که توجه به فقه باعث گردید که ما راه غرب را نرویم، از دید بنده باید بگوییم الحمدلله. زیرا فکر می‌کنم تمدن جدید یک انحراف از همه تمدن‌های سنتی جهان است. و باید گفت: «این ره که تو می‌روی به ترکستان است!» اگر این مسیر ادامه یابد همه‌چیز از بین می‌رود. چیزی که الان شاهد آن هستیم، از اخلاق گرفته تا محیط‌زیست و مجموعه‌ای از خطرات دیگر، بشریت را تهدید می‌کند. این است که باید بگوییم الحمدلله؛ نه این‌که بدبختانه فقه جلوی تمدن به معنای غربی را گرفت!

ما می‌توانیم برنامه خودمان را برای پیشرفت داشته باشیم. نخست باید ذهن خود را از این‌که هر برنامه‌ای غرب به ما داده باید اجرا کرد، پاک کنیم. البته در یک جاهایی نمی‌شود کاری کرد. ما به ناچار در این دنیا زندگی می‌کنیم و باید شرایط و واقعیت‌های آن را نیز بپذیریم. اما من اعتقاد راسخ دارم که می‌توانیم مبتنی بر جهان‌بینی اصیل خود برای آینده برنامه‌سازی نماییم.

آن‌هایی که چنین دیدگاهی دارند در پس فکرشان این است که این یک الگو و راه است که تمام تمدن‌ها باید در مسیر آن حرکت کنند؛ همان راهی که تمدن غرب طی کرده و به همین خاطر قدرتمند گردیده و بر ما استیلا یافته است. و ما چون این راه را نرفته‌ایم، باید ببینیم به چه علت بوده است. در حالی که بنده سال‌ها نوشته‌ام و قبل از من هم امثال گنون و دیگران نوشته‌اند که باید سؤالی عکس داشت که چرا تمدن غرب مسیر سایر تمدن‌ها را در پیش نگرفته است؟ این سؤال، مهم‌تر و اساسی‌تر است

برای تحقق این هدف سه مرحله وجود دارد: اول، «خودشناسی»؛ البته خود در این‌جا به معنی «نفس» نیست، بلکه حکمت و فلسفه و سنت فکری و فقهی و اصولی خودمان است. دوم، با «ریشه دواندن در خاک خود»؛ یعنی خاک عقلانیت اسلامی خودمان. البته باید تجدد را نقد کرد اما مبتنی بر شناخت تجدد. و سوم، با «کابرد اصول عقلانی در جامعه اسلامی». برای ایجاد ساختارها و اهدافی که برای جامعه اسلامی ضروری است.